



استاد مطهری و جامعه شناسی

دکتر تقی آزاد ارمکی

نظریه اجتماعی استاد مطهری را بدون ملاحظه موقعیت اجتماعی، فرهنگی، و سیاسی جامعه‌اش نمی‌توان مطرح ساخت. چارچوب اصلی و اساسی درک درست‌تر اندیشه او به چند مسأله بستگی دارد.

۱- بیان اجمالی از زندگی استاد مطهری.
۲- شرایط اجتماعی - سیاسی جامعه‌ای که استاد در آن می‌زیسته است.

۳- پیشینه فکری، علمی و فلسفی و ایدئولوژیک او.
۴- مشکلات و مسایل اجتماعی جامعه او.

علمای علوم اجتماعی شکل‌گیری اندیشه‌های اجتماعی فلسفی را در چارچوب وجود مشکلات و مسایل اجتماعی به ویژه بحرانها و انقلاب‌های اجتماعی - سیاسی تحلیل می‌کنند. با وجود اینکه مشکلات و مسایل اجتماعی زمینه‌های عمده‌ای در شکل‌گیری اندیشه‌ها دارند، ولی به طور تام و تمام نمی‌توانند نحوه بروز و شکل‌گیری اندیشه‌ها را بازگو نمایند. از این رو ملاحظه عوامل متعدد (طرح شده در بالا) در شکل‌گیری اندیشه‌ها ضروری است.

استاد مطهری (تولد ۱۲۹۸، شهادت ۱۳۵۸) در خانواده‌ای مذهبی و اهل علم به دنیا آمد و طی سالهای ۱۳۱۱-۱۵ به تحصیل علوم دینی در حوزه علمیه مشهد پرداخت. سپس در سال ۱۳۱۶ به قم مهاجرت، و تا سال ۱۳۳۱ در آن شهر ماند. در شهر قم به تحصیل فقه، اصول، اخلاق، فلسفه نزد استادان بزرگ حوزه علمیه قم پرداخت و به طور جدی به فلسفه اسلامی علاقه‌مند شد. به لحاظ وجود علامه طباطبایی در قم و ارائه فلسفه تطبیقی (مقایسه فلسفه اسلامی با دیگر فلسفه‌ها به ویژه ماتریالیسم دیالکتیک) استاد به اهمیت فلسفه تطبیقی پی برد. در این نوع بررسی، استاد در کلاسهای علامه طباطبایی به ویژه درس اختصاصی‌ای که بعدها به عنوان «اصول فلسفه و روش رئالیسم» تشکیل شد، حضور یافت و در نهایت به شرح و تفسیر آنها پرداخت که حاصل این مبحث مجموعه کتابهای «اصول فلسفه و روش رئالیسم» با توضیح و پاورقی می‌باشد.

استاد مطهری در سال ۱۳۳۱ به تهران مهاجرت نمود و بر اثر حضور در شهر تهران نوع کار ایشان در مقایسه با دیگر علمای اسلامی صورت دیگری یافت. به طور طبیعی شرایط محیطی جدید (اعم از فرهنگی و اجتماعی) امکانات متفاوت برای تحقیق و بررسی برای استاد فراهم آورد و زمینه‌ساز طرح پرسشهای متفاوت شد. شهر تهران به لحاظ اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و اقتصادی متفاوت از شهر قم بوده و در این صورت مسایل آن نیز متفاوت بوده است. از سوی دیگر حضور استاد در حوزه (مدرسه مروی) و دانشگاه (دانشکده الهیات دانشگاه تهران) و نیز ارتباط با گروههای جدید فکری (از قبیل انجمنهای اسلامی مهندسين و پزشکان، و دیگر گروههای روشنفکری، حضور در مجامع روشنفکری اسلامی از قبیل مشارکت در تأسیس حسینیه ارشاد و حساسیت نسبت به ماهیت و روند کمی و کیفی مطبوعات و وسایل

ارتباط جمعی و نیز نگارش و تألیف مقاله و کتاب و نقد و بررسی آراء و نظریات، و همچنین مؤانست با جریانهای سیاسی - مذهبی) پس از سال ۱۳۴۲ در شکل‌گیری اندیشه استاد مؤثر بوده‌اند. در مجموع می‌توان زندگی استاد را به طور کلی به چهار دوره تقسیم کرد:

- ۱- مرحله کودکی تا قبل از ورود به حوزه.
- ۲- حضور در حوزه علمیه مشهد.
- ۳- حضور در حوزه علمیه قم.
- ۴- حضور در تهران.

حضور استاد در تهران را به لحاظ محتوا و صورت اندیشه مطرح شده ایشان می‌توان به سه مرحله تقسیم نمود. مرحله

۱۳۲۵ به قم آمدند و چند سال بعد در بحثهای متعدد علامه به ویژه «بحث خاصی که علامه در منزل مطرح نمودند، استاد نیز شرکت جستند، حاصل این بحث به تألیف کتاب «اصول فلسفه و روش رئالیسم» انجامید. مرحله دوم زندگی فکری استاد مطهری از سال ۱۳۴۲ تا ۱۳۵۱ است که با وجود همکاری در فعالیتهای سیاسی بیشتر پرداختن با مسایل اجتماعی جامعه از سوی استاد مطهری است. ایشان در این دوران سعی در چندین امر داشته‌اند:

- ۱- تبلیغ اسلام.
- ۲- مشارکت در تأسیس مراکز علمی - فرهنگی با جهت‌گیری اسلامی.

۳- پاسخ دادن به مشکلات فرهنگی اجتماعی جامعه. از این روست که او در این سده به تألیف کتابهایی پرداخته که از توجه به عناوین آنها نوع پرسشهایی که در جامعه او مطرح بوده، روشن می‌گردد. «مرجعیت و روحانیت»، «مشکل انسانی سازمان روحانیت»، «علاقه جنسی»، «اخلاق جنسی»، «خدمات متقابل ایران و اسلام»، «انسان و سرنوشت»، «خورشید دین هرگز غروب نمی‌کند»، «علل گرایش به مادگرایی»، «مسأله حجاب»، «امدادهای غیبی»، «عدل الهی»، «جاذبه و دافعه»، «تحریفات عاشورا» و «حماسه حسینی» از عمده‌ترین کتب و مباحث استاد در این دوره بوده‌اند. استاد مطهری در این دوره به طرح و بررسی مسایل و مشکلات جامعه که به واسطه روشنفکران غربی، ناسیونالیست، و مارکسیست‌ها مطرح شده بود، پرداخته و به طور مشخص شرایط این دوره و نحوه برخورد و بررسی مشکلات و مسایل را مطرح ساخته است. به هر حال، یک گام مبارزه با مادگرایی، عرضه کردن یک مکتب الهی است که بتواند پاسخگوی نیازهای فکری اندیشمندان باشد.

در مرحله دوم باید پیوند مسایل الهی با مسایل اجتماعی و سیاسی مشخص شود. مقام مکتب الهی از نظر پشتوانه بودن حقوق سیاسی و اجتماعی روشن گردد. دیگر قبول خدا ملازم با قبول حق زور گویی و استبداد حکمران تلقی نگردد. خوشبختانه از این نظر نیز تعلیمات اسلامی غنی و رساست، هر چند کمتر عرضه شده است. وظیفه دانشمندان روشنفکر اسلامی است که مکتب حقوقی اسلام را از جهت‌های سیاسی و اقتصادی و به ویژه از وجهه اقتصادی معرفی کنند...

استاد، مارکسیسم و ماتریالیسم را در ایران با دو ویژگی تعریف نموده است: ۱- مارکسیسم در نیم قرن گذشته در ایران بیشتر سیاسی و تبلیغاتی و کمتر علمی مطرح شده است. «تبلیغ و اشاعه مارکسیسم دولتی، یعنی جنبه‌های الحادی مارکسیسم منهای جنبه‌های سیاسی و اجتماعی آن؛ چنان که می‌دانیم عناصر خود فروخته مارکسیست به یک توافق با دستگاه حکومت نایل آمدند و آن تبلیغ جنبه‌های عناصر الحادی و ماتریالیستی و ضد مذهبی مارکسیسم و سکوت از جنبه‌های سیاسی و اجتماعی آن است. ما در دانشگاه از نزدیک شاهد این گونه فعالیت‌های عناصر مارکسیست که در زیر چتر حمایت بی‌دریغ دستگاه، خوشبخت می‌زیستند بودیم» (ص ۶۶، کتاب نهضت‌ها)

۲- ماتریالیسم و مارکسیسم برای دستیابی به چندین موقعیت سیاسی در ایران از تحریف فرهنگی در چندین سطح طراحی شده است.

الف - طرح دیدگاههای ایدئولوژیک در جایگزینی به جای اسلام.

ب - تحریف شخصیت‌ها (از قبیل حلاج، حافظ، ابن خلدون...)

پ - تحریف قرآن

ت - تحریف تاریخ

ث - تحریف مذهب.

از این روست که استاد به راز کار ماتریالیستها اشاره نموده است: یک چیز، یک چیز، یک چیز بسیار ساده ضعف منطق مادیین و ترس آنها از مواجهه با مسایل در چهره اصلی است.^(۱) استاد به نوع و میزان تحریف ماتریالیست‌ها در مورد موضوعات مورد بحث پرداخته است. به عنوان شاهد نحوه برخورد با ماتریالیست‌ها با نهضت‌های اسلامی از نظر استاد قابل توجه است:

«همه این نهضت‌ها، اعم از فکری و عملی و اعم از پیشرو و

نخست را که از سال ۱۳۳۱ تا پانزدهم خرداد سال ۱۳۴۲ است می‌توان به عنوان دوره طرح فلسفه تطبیقی و فلسفه اسلامی قلمداد نمود؛ به لحاظ اینکه با شروع دهه ۳۰ در قرن چهاردهم جامعه ایران با شرایط جدیدی روبه‌رو بشود (بحران سیاسی درون رژیم پهلوی، ایجاد فضای باز به طور موقت پس از شهریور سال ۱۳۲۰، تأسیس و توسعه فعالیت حزب توده، پیدایش جریان روشنفکری چپ و راست، طرح ناسیونالیسم، نهضت ملی مصدق، رشد جریان غرب‌زدگی، و طرح نظریه بازگشت به خویش از سوی روشنفکران مستقل). از این رو عوامل و زمینه‌های جدید استاد مطهری را مایل به طرح مبانی فلسفی اسلامی و نقد فلسفه مادی نموده است. در مرحله نخست فکری است که استاد مطهری با تفکر ماتریالیستی آشنا می‌شود.

از سال ۱۳۲۳ استاد به مطالعه علوم عقلی و نیز توجه به فلسفه مادی پرداخت. با کتابهای دکتر ارانی شروع، و سپس با کتاب پولیستر آشنا شد. به اشاره خود ایشان: «در سال ۲۹ یا ۳۰ بود که کتاب «اصول مقدماتی» فلسفه ژرژ پولیستر استاد دانشکده کارگری پاریس به دستم رسید. برای اینکه مطالب کتاب در حافظه‌ام بماند، همه مطالب را خلاصه کردم و نوشتم. هم اکنون یادداشتها و خلاصه‌هایی را که از آن کتاب و کتاب «ماتریالیسم دیالکتیک» ارانی برداشته‌ام، دارم» (ص ۱۰، علل گرایش). استاد مطهری به طور مشخص و روشن در میزان نقد ماتریالیسم به توجه به نقش علامه اشاره کرده و کتاب اصول فلسفه را پاسخی به کتاب پولیستر می‌داند (ص ۱۰، علل گرایش). استاد مطهری در بررسی فلسفه ماتریالیستی به میزان اختلاف و شباهت ماتریالیسم با فلسفه اسلامی پرداخته است: «از همان زمان که به مطالعه این مبحث در فلسفه (اسلامی و مادی) پرداختم، سعی‌ام این بود که وجوه اختلاف این دو فلسفه را به طور دقیق و عمیق درک کنم. می‌خواستم بدانم راه این دو فلسفه در کجا از هم جدا می‌شود؛ نقطه اصلی اختلاف نظر کجاست؟ آنچه خودم در این جهت می‌فهمیدم این بود که نقطه اصلی اختلاف نظر دایره وجود و واقعیت است.» (ص ۱۱، علل گرایش).

استاد از سال ۱۳۲۵ با کتابهای مادیون آشنا می‌شود و از آنجا که سخت به فلسفه علاقه‌مند بود و استعداد خود را در این رشته نشان داده بود، به مطالعه می‌پردارد. این آشنایی برای او بسیار پرثمر بود، چرا که تا آخر عمر به مطالعات فلسفی خود چه در زمینه فلسفه الهی و چه در زمینه فلسفه مادی ادامه داد و بدین وسیله توانست محل جدایی این دو فلسفه را از یکدیگر بازشناخته و دو نوع جهان بینی الهی و جهان بینی مادی را با یکدیگر مقایسه نماید، و به خوبی توانست از اصالت جهان بینی اسلامی در برابر هجوم اندیشه‌های مادی پاسداری و حمایت کند.^(۲)

رابطه با علامه طباطبایی نیز یک عامل مؤثر و مهم در شناخت ماتریالیسم و رئالیسم می‌باشد. علامه در سال

ارتجاعی نیازمند به بررسی و تحلیل وسیعی هستند، به ویژه با توجه به این که اخیراً عده‌ای فرصت طلب از خلأ موجود سهو استفاده کرده و طبق «دستور» و به طور «دلخواه» نهضت‌های دوره اسلامی را تحلیل می‌کنند و در اختیار توده بی‌خبری می‌گذارند» (۳).

مرحله سوم زندگی فکری استاد مطهری از سال ۱۳۵۱ تا شهادت ایشان می‌باشد. در این دوران در مقایسه با گذشته شرایط بسیار متفاوت شده بود. استاد مطهری در کتاب «نهضت‌های اسلامی در صد ساله اخیر» به بیان شرایط جدید (به طور کلی و خاص) پرداخته است.

شرایط متعددی که در دوره جدید (پیش از انقلاب اسلامی) در ایران مطرح بوده، از نظر استاد در نهایت به نهضت اسلامی ایران انجامیده است:

الف: آنچه در این نیم قرن در جامعه اسلامی ایران رخ داد عبارت است از:

- استبداد خشن و وحشی و سلب هر نوع آزادی
- نفوذ استعمار نو...
- دور نگه داشتن دین از سیاست، بلکه بیرون کردن دین از میدان سیاست.
- کوشش برای بازگرداندن ایران به جاهلیت پیش از اسلام و احیای شعارهای مجوسی و از میان بردن شعارهای اصیل اسلامی.
- قلب و تحریف در میراث فرهنگی الهی...
- تبلیغ و اشاعه مارکسیسم دولتی
- کشتار مبارزان
- تسلط نیروهای غیر مسلمان بر دولت
- نقض آشکار قوانین و مقررات الهی.
- مبارزه با ادبیات فارسی.
- بریدن پیوند از کشورهای اسلامی و پیوند با کشورهای غیر اسلامی.

ب: در جهان لیبرالیسم غربی و سوسیالیسم شرقی رشد نمود.

پ: در مقابله با حوادث فوق عده‌ای از متفکرین مسلمان پس از شهریور سال ۱۳۲۰ توانستند بر آگاهی مردم افزوده و طرح درستی از چهره اسلام مطرح کنند.

در این سده به لحاظ تغییر در شرایط خاص اجتماعی، سیاسی، فرهنگی، استاد مطهری نیز به طرح مباحث خاصی پرداخته است. درس «انفجار»، «شرح منظومه»، «شیفا»، «معارف قرآن»، «اقتصاد اسلامی»، «مارکسیسم»، «سیری در نهج البلاغه» و «قیام و انقلاب»، «مقاله شهید»، «نظام حقوق زن در اسلام»، «نهضت‌های اسلامی در صد ساله اخیر»، «جهان بینی و آشنایی با علوم اسلامی» از عمده‌ترین کتابها و تالیفات استاد در این دوره می‌باشند.

با وجود اینکه استاد دو گرایش عمده از دو دوره پیشین را برای طرح فلسفه اسلامی، فلسفه تطبیقی و بررسی مسایل اجتماعی دارد، ولی تأکید اصلی اش بر سه مساله دیگر بوده است.

۱- او به طور مشخص به نقد فلسفی، تاریخی و ایدئولوژیک مارکسیسم و التقاط پرداخته است.

۲- به بیان چارچوب نظری تحت عنوان جهان بینی و ایدئولوژی اسلامی پرداخته است.

۳- پدیده انسان، جامعه، تاریخ، انقلاب تحول، تمدن و علم را نیز در چارچوب نظری مشخص طراحی نموده است. در این دوره استاد به طور روشن تر و مشخص تر به حوزه‌های علوم انسانی از قبیل انسان شناسی، جامعه‌شناسی، تاریخ، اقتصاد، سیاست و حقوق وارد شده و سعی نموده تا این علوم را از بیرون مورد بررسی و ارزیابی قرار دهد. پی‌ریخت نخواهد بود اگر کارهای استاد در این دوره در مسیر تأسیس نظریات جدید علمی مبتنی بر نگرش اسلامی قلمداد شود.

دکتر **حداد عادل** در این زمینه اشاره نموده است که استاد مطهری به این دیدگاه رسیده بود که: ما به جامعه‌شناسی اسلامی احتیاج داریم و نیز به روان شناسی و اقتصاد و فلسفه تاریخ و فلسفه اخلاق اسلامی. (۴) استاد مطهری به طور مشخص نحوه ارتباط و حضور در شرایط جدید اجتماعی را با بررسی جدی در «بررسی نهضت‌های اسلامی در صد ساله اخیر» نشان می‌دهد. ایشان به طور خاص به نحوه ارتباط شرایط با طرح نظریه و فکر پرداخته

است: «شرایط تقویمی، یعنی مصادف بودن فردا که پانزدهم شعبان است با میلاد مسعود بزرگ مصلح جهانی و بزرگ منجی بشریت حضرت **حجت‌الین الحسن (عج)** و هم شرایط اجتماعی معاصر که در متن نهضتی اصلاحی که امواج آن سراسر کشور ما را فرا گرفته است قرار گرفته‌ایم و روح اصلاح خواهی که در اکثریت قریب به اتفاق مردم ما پدید آمده است، به من این الهام را بخشید که بحث خود را به اصلاح و اصلاح طلبی خصوصاً در صد ساله اخیر اختصاص دهم» (۵).

روند و جریان زندگی استاد نشان دهنده یک مسیر تراکمی دانش و معرفت است. استاد مطهری از مباحث تطبیقی فلسفی (اسلام و ماتریالیسم)، به بررسی مسایل



منفرد اجتماعی رسیده و در دوره سوم زندگی فکری، او به طرح جهان بینی جامع برای تفسیر و تحلیل مسایل متعدد است. استاد مطهری در این دوران به جای تحلیل جزئی از موضوعات، به طرح اصول و مبانی چارچوب کلی علم پرداخت.

جایگاه تفکر جامعه‌شناسی در ایران

در رشد جامعه‌شناسی عوامل بسیاری مؤثر بوده‌اند. مجموع عوامل را در یک جریان تاریخی می‌توان تحت چندین مقوله مطرح ساخت:

۱- علاقه شخصی افرادی که کار و تحقیق در این رشته را برگزیده‌اند.

۲- ضرورت بررسی جنبشهای اجتماعی و بحرانها و مشکلات جاری.

۳- پیشینه نظریات و ارتباط آنها با یکدیگر از عمده‌ترین عوامل مؤثر در پیدایش شکل‌دهی جامعه‌شناسی در غرب بوده‌اند.

در اینکه چرا جامعه‌شناسی در ایران به صورت مطلوب مطرح نشده است، به نبود بحرانهای اجتماعی، جنبشهای اجتماعی و سیاسی و مسایل اجتماعی بر نمی‌گردد. از سوی دیگر، نمی‌توان در صورت سختگیری و اصرار در طرح تعاریف جدیدتر از جامعه‌شناسی (از قبیل علم مطالعه ساخت‌ها، علم مطالعه روابط اجتماعی و ...) و تفکیک حوزه‌های متعدد از یکدیگر به عدم وجود پیشینه نظری، فکری و فلسفی برای تفکر جامعه‌شناختی در ایران قایل شد؛ زیرا اندیشه‌های افرادی چون **ابن خلدون**، **خواجه نصیرالدین طوسی**، **غزالی**، **ابوریحان بیرونی**، و بسیاری دیگر از متفکرین مسلمان از وجود این پیشینه فکری در جامعه ایران حکایت می‌کند. در بررسی عدم تحقیق جامعه‌شناسی در ایران عده‌ای عدم وجود پیشینه نظری را به طور جدی مطرح ساخته‌اند؛ ولی با قدری تأمل و توجه به تاریخ اندیشه ایران و اسلام خلاف این ادعا ثابت می‌شود. عده‌ای نیز سکون و انحطاط و تمدن مسلمانان را که ناشی از

عدم توجه آنان به علم و دانش بوده، یک عنصر اساسی در عدم ربط جامعه‌شناسی دانسته‌اند. به نظر می‌آید این نیز مطلب صادقی نیست؛ زیرا بحرانها، مشکلات و جنبشهای اجتماعی به ویژه در دو سده اخیر همچنان مطرح بوده است. متفکرین دینی نیز در دوره افول در ایران و دیگر کشورهای اسلامی به طرح اندیشه‌ها و آراء اجتماعی پرداخته‌اند، ولی حاصل تلاش این افراد به طور مشخص پیدایش و شکل‌گیری جامعه‌شناسی ایران را بنا نهاده است. شاید یکی از عوامل اصلی که عامل پیوند من با پیشینه تحقیق و مشکلات اجتماعی است، عدم وجود افراد علاقه‌مند در جامعه‌شناسی است. جامعه‌شناسان ایرانی را در شرایط جدید می‌توان تحت چندین مقوله طبقه‌بندی ساخت.

۱- گروهی که همانند کارمندان دیگر ادارات بوده و تنها جامعه‌شناس بودن را یک شغل معمولی تلقی می‌کنند. این افراد دست کم سعی در حضور در دانشگاه داشته و مابقی وقتشان را به عنوان آموزگار حق‌التدریس (به منزله اضافه‌کار اداری) و یا کارهای دیگری که کمتر با جامعه‌شناس ارتباط دارد، می‌گذرانند.

۲- گروه دوم را می‌توان اشاعه دهندگان آراء و افکار جامعه‌شناسی دانست. برای این گروه کار جامعه‌شناسی تنها چون شغلی در کنار دیگر مشاغل سازمان اداری جامعه ایران نیست. این افراد معرفی جامعه‌شناسی را وظیفه اصلی خود تلقی می‌نمایند. گروه دوم تعهد و حساسیت بیشتری نسبت به جامعه‌شناسی داشته و معتقدند که جامعه‌شناسی علم جدیدی در کنار دیگر علوم است. عدم حل مشکلات اجتماعی را در عدم حضور و یا حضور کم رنگ جامعه‌شناسی در سیستم اجتماعی می‌دانند.

از سوی دیگر معتقدند که جامعه‌شناسی بایستی به جامعه‌شناسان مانند دیگر متخصصان احترام گذاشته و برای آنان حقوق و امتیازات قایل شود. اشکال اساسی این گروه از جامعه‌شناسان عدم اطلاع کافی از جایگاه کنونی جامعه‌شناسی در دنیای غرب است و به نظر می‌آید طرح ناقص از جامعه‌شناسی به این گروه برمی‌گردد.

گروه سوم از جامعه‌شناسان که در اقلیت می‌باشند در جهت معرفی و نقادی اندیشه‌های موجود جامعه‌شناسی و تولید اندیشه جدید جامعه‌شناختی در کار حل مشکلات اجتماعی‌اند. این گروه اصرار در علمی تلقی نمودن جامعه‌شناسی و سپس پرستش آن ندارند. این گروه نقادی جامعه‌شناسی را جهت بازسازی آن ضروری دانسته و در عین حال طراحی نظریات جدید را از دو راه (از نظر این گروه انجام کارهای غربی و به کار بردن نظریات و نقادی آنها) وظیفه و هدف جامعه‌شناس می‌دانند. جامعه‌شناسی که فردی متفکر، اهل قلم و حساس نسبت به تحولات و تغییرات اجتماعی بوده و جامعه‌شناسی حوزه اندیشه و تفکر تلقی می‌گردد. مشکل جامعه‌شناسی در ایران از نبود افراد گروه اول و دوم نیست، بلکه از کمی تعداد افراد گروه سوم می‌باشد.

جامعه‌شناسان گروه سوم در جامعه‌شناسی به لحاظ اینکه اصرار بر تلقی جامعه‌شناسی در چارچوب کلاسیک و رسمی آن نداشته‌اند، سعی در نوآوری‌ها و نقد مفاهیم، اصول، آراء نظریات، روش‌ها و نتایج تحقیق دارند و از سوی دیگر مدعی‌اند که رشته‌های دیگر علوم اجتماعی با جامعه‌شناسی رابطه داشته و این رابطه زمینه‌ساز مناسبی در توسعه علم جامعه‌شناسی شده است. جامعه‌شناسی به میزان ارتباط مناسب با فلسفه، تاریخ، ایدئولوژی، علوم تجربی، مطالعات و تحقیقات تجربی توانسته است توسعه یابد.

در جامعه ایران به لحاظ فرهنگی مباحث مربوط به دین، ایدئولوژی، ادبیات، شعر، هنر، تاریخ، فلسفه و انسان شناسی و فرهنگ اهمیت بیشتری در مقایسه با مباحث مربوط به علوم تجربی و مطالعات و تحقیقات جزئی و آزمایشگاه دارد. این گرایش نظری و فرهنگی ناشی از سابقه فرهنگی ایران و عدم رشد کافی صنعت و تکنولوژی در ایران بوده است. از این رو حوزه‌های علمی و تحقیقاتی به طور اساسی از فلسفه و دین تا دیگر مباحث متأثر شده و مطالعات بین رشته‌ای بین فلسفه و تاریخ، بیسن فلسفه و دین، بین فلسفه و جامعه‌شناسی، بین فلسفه و فرهنگ، بین فلسفه و شعر و ادبیات رشد و نحوه نگاههای فلسفی نسبت به موضوعات،

مباحث و رشته‌های علمی نیز رشد نموده است. از این روست که در ایران با فلسفه علم، فلسفه تاریخ، فلسفه اقتصاد، فلسفه جامعه‌شناسی، فلسفه فرهنگ، فلسفه هنر، فلسفه دین تا مطالعات درون علم تاریخ، اقتصاد، جامعه‌شناسی، فرهنگ، هنر، دین رو به رو هستیم.

روند توسعه جامعه‌شناسی از غرب بدین گونه بوده است. ۱- در آغاز فلسفه اجتماعی مطرح شده و در آن چارچوب موضوعی برای جامعه، انسان، ... و نظام اجتماعی قایل شده‌اند. کارهای ارسطو، افلاطون و ... را بیشتر در این مقوله می‌توان مطرح ساخت.

۲- مرحله دوم طرح علوم جدید جامعه‌شناسی است. با اینکه کنت را نخستین جامعه‌شناس، و توسعه دهنده جامعه‌شناسی اروپایی را دورکهایم و وبر می‌دانند. ولی این افراد همچنان به فلسفه جامعه‌شناسی نیز پرداخته‌اند.

بوگلر در مقدمه کتاب «فلسفه و جامعه‌شناسی» (۱۳۶۰) در این زمینه آورده است:

«با اینکه او (دورکهایم) می‌بایست به شیوه خویش به مسائیل بزرگ کلی‌ای می‌پرداخت که چشمپوشی از آنها شدنی نیست. نخست با این علت که جامعه‌شناسی نه فقط به وسیله تحقیقات مثبت بلکه از طریق مباحثات درباره اصول حق داشت که وجود خود را اثبات کند. به ندرت اتفاق می‌افتاد که دانشی در آغاز تولد برای گوشودن راه خوش ناگزیر از پرداختن به فلسفه نباشد. این دانش با متمایز ساختن خویش جای خود را محکم می‌کند. این دانش اندیشه‌ها را به تفکر درباره مناسبیت علوم، روشهای علمی مختلف و سلسله مراتب اشکال هستی افراد می‌خواند و اینها همه مسائلی هستند از آن فلسفه» (ص ۳، فلسفه جامعه‌شناسی). بوگلر مدعی است که این کوشش در نهایت به پیدایش جامعه‌شناسی انجامید:

«دورکهایم نتوانست از اقدام به پیش‌بینی نتایج کلی مورد نظر خویش خودداری کند. بدین گونه چیزی زاده شد که امروزه اغلب بدان «جامعه‌شناسی گرایبی» (So-ciologiam) می‌گویند که کوششی است فلسفی در جهت اولویت بخشیدن به مطالعات اختصاصی، عینی و تطبیقی که جامعه‌شناسان هم خود را وقف آن ساخته‌اند» (ص ۳، فلسفه جامعه‌شناسی).

مرحله جدید جامعه‌شناسی در غرب به سوی رشد حوزه‌ها و گرایشات ... است که فلسفه اجتماعی و فلسفه جامعه‌شناسی نیز یک حوزه عمده و انسانی در جامعه‌شناسی است. در شرایط جدید نیز همچنان جامعه‌شناسان به مطالعات از بیرون نسبت به جامعه‌شناسی علاقه نشان می‌دهند. بسیاری از جامعه‌شناسان معتقدند با اینکه جامعه‌شناسی در جهت مطالعه شرایط خارجی در جهت تبیین دستیابی به امور جدید است، در نهایت به تحول از درون جامعه‌شناسی و بازسازی جامعه (به لحاظ اینکه مباحث جامعه‌شناسی نسبت به جامعه از طریق برنامه‌ریزی‌ها در سیستم اثر می‌گذارد) می‌انجامد، ولی مطالعه جامعه‌شناسی از بیرون از دیدگاههای متعدد امری ضروری و مفید بوده و حاصل آن توسعه علم جامعه‌شناسی است. جامعه‌شناسی علم مطالعه جامعه و امور آن است. در کنار این تعریف عام، نگاههای خاص به جامعه‌شناسی نیز مطرح شده است که آن را تحت عنوان «جامعه‌شناسی جامعه‌شناختی» فلسفه جامعه‌شناسی و متاتئوری خوانده‌اند. جامعه‌شناسی به معنای مطالعه جامعه شناختی کلیت جامعه‌شناسی است. در این مطالعه جامعه‌شناسی موضوع مطالعه است. (۶) تئوری عبارت است از مطالعه جامعه‌شناختی عناصر اصلی سازنده تئوریه‌ها

در متاتئوری موضوع تئوری‌ها و نحوه پیدایش، رشد، افول

و ارتباط آنها با یکدیگر است. جورج ریتر در متاتئوری سه حوزه متفاوت را مطرح ساخته است:

۱- دیدگاه متاتئوریک که در جهت شناخت تئوریه‌هاست. ۲- دیدگاه متاتئوریک که متاتئوریه‌ها را در اثر مطالعه تئوریه‌ها علاقه‌مند به توسعه تئوری‌ها ساخته و به تولید تئوری جدید می‌انجامد.

۳- دیدگاه متاتئوریک که در جهت ایجاد یک دیدگاه کلان بین تئوری‌ها و نظرات تئوری پردازان است.

فلسفه اجتماعی در علوم اجتماعی اجتناب ناپذیر است، زیرا دانشمندان علوم اجتماعی مجبورند تا بسیاری از پرسشهای خود را در چارچوب فلسفی بیآورند. در فلسفه پرسشهای بنیادی درباره معرفت، کنش انسانی و فلسفه اخلاقی مطرح می‌شود، فلسفه علوم اجتماعی، نگاههای فلسفی به هر یک از دانشهای مطرح در علوم اجتماعی است. به نظر روزندرگ فلسفه مربوط به علوم سعی دارد تا دو پرسش اساسی را پاسخ دهد:

۱- سؤالاتی که علوم از قبیل علوم رفتاری، اجتماعی، زیستی و فیزیکی، نمی‌توانند جواب دهند.

۲- پرسشهایی درباره اینکه چرا علوم نمی‌توانند پرسشهای بالا را جواب دهند.

به طور مثال سؤالاتی درباره ماهیت علوم، نحوه ارتباط آنها، روشهای مناسب برای آن و اینکه چرا این مباحث نمی‌توانند در خود علم مطرح شوند، از مباحث فلسفه علوم

تحقیقات) مورد مطالعه جامعه‌شناختی قرار دهیم، جامعه‌شناسی (Metasociology) و یا متاتئوری و متامتد (Meta-method) و متانالیز (Meta-analyses) و متادکت (Met-act) حاصل می‌شود؛ زیرا مطالعه بعد از تحقق جامعه‌شناسی و عناصر آن است. حال اگر مطالعه پیش از تحقق و با نگاه از بیرون به جامعه‌شناسی باشد، فلسفه جامعه‌شناسی خواهد بود.

فلسفه جامعه‌شناسی

در گذر پیدایش و تحول جامعه‌شناسی مبانی و بنیادهای برای جامعه مطرح شده که از درون جامعه‌شناسی شکل نگرفته‌اند. هدف عمده در این اصول و بنیادها از طریق فلسفه معرفت‌شناسی ایجاد مکانیزمهای ایجاد کنترل، انتقاد و اصلاح جامعه‌شناسی بوده است و فلسفه جامعه‌شناسی نامیده شده است. فلسفه جامعه‌شناسی دارای چندین ویژگی است:

- ۱- قبل از جامعه‌شناسی است.
- ۲- عامل کنترل و اصلاح جامعه‌شناسی است.
- ۳- ساخت دهنده به جامعه‌شناسی است.
- ۴- زمینه‌ساز طرح مفاهیم و اصول جدید در جامعه‌شناسی است.
- ۵- در جهت تغییر تئوری‌ها و اصول و ساختار جامعه‌شناسی در چارچوب فلسفی است.

فلسفه جامعه‌شناسی تمایلی دارد تا تئوریه‌های جامعه‌شناختی را در قضایای فلسفی بر اساس انسان‌شناسی طراحی کند. از سوی دیگر، سعی بر این دارد تا جامعه‌شناسی را به سوی یکی از گرایشات فلسفی مارکس به رفتارگرایی، طبیعت‌گرایی سبازمانی، کنش اجتماعی، فلسفه اگزیستانسیالیستی و ... بکشاند. دینا معتقد است که نظریه جامعه‌شناختی دست کم یک فلسفه جامعه‌شناسی را در بر خواهد داشت که در نهایت این نگاه فلسفی به جامعه‌شناسی به فضاوتی بنیادگرایانه می‌انجامد.

در کلیت بایستی توجه داشت که فلسفه جامعه‌شناسی بنیادهای متافیزیکی، اخلاقی، معرفتی و عقلی برای جامعه‌شناسی قایل است. در صورتی که جامعه‌شناسی در حد فلسفه جامعه‌شناسی باقی بماند و مرتبط با واقعیت‌های اجتماعی نشود، در دوران کوتاهی به دکماتیزم مبدل شده و یا جنبه ارزشی یافته و از صفت علمی خود خارج خواهد شد.

جایگاه فلسفه جامعه‌شناسی از نظر استاد

استاد مطهری جامعه‌شناسی را به لحاظ نگاه درست فلسفی و علمی نقد نموده است. از این روست که او طرح فلسفه جامعه‌شناسی جدیدی را برای جامعه‌شناسی مفید می‌داند. استاد مطهری در طرح اجتماعیات در اسلام به آنچه گلدمن اشاره نموده باور داشته است. گلدمن شرط علمی بودن علوم انسانی را خصلت فلسفی داشتن می‌داند: «علوم اثباتی تا بدانجا می‌تواند ادعای شناخت کند که بتواند خود را از نفوذ فلسفه رها سازد. علم‌گرایی کوشید که این شیوه نگرش را به علوم زیستی و انسانی نیز گسترش دهد، که حاصل آن چیزی جز پیدایش بیولوژی مکانیکی، روان‌شناسی رفتارگرا، تاریخ اثبات‌گرا و جامعه‌شناسی آماری و توصیفی نمی‌توانست باشد.

اگر علم‌گرایی درست باشد در این صورت فلسفه یک ارضیه بیهوده ایدئولوژیکی است که هیچ دلیل وجودی ندارد و باید از آن رهایی پیدا کنیم؛ ولی از سوی دیگر اگر فلسفه به واقع چیزی درباره طبیعت انسان به ما می‌آموزد، پس هر کوششی در راه نابودی آن به منزله مانعی است که در راه درک واقعیت انسانی قرار می‌گیرد. از این رو برای اینکه علوم انسانی خصلت علمی داشته باشند باید در وهله نخست فلسفی



علامه طباطبایی و استاد مطهری

اجتماعی‌اند. همان طور که در منظور علم جامعه‌شناسی اشاره شد، جامعه‌شناسی در مرحله نخست به عنوان علم مستقل مطرح نبود، بلکه در مرحله دوم به واسطه کنت، دورکهایم و وبر مطرح شد. این افراد سعی نمودند تا به لحاظ فلسفی موضوعیت، مسائلی، روش و آینده علم جامعه‌شناسی را مطرح سازند. این افراد در جهت معرفی علم جامعه‌شناسی در پی به کارگیری اصول، ویژگیها و متدولوژی مطرح شده در علوم تجربی در جامعه‌شناسی بوده و اصرار داشته‌اند تا جامعه‌شناسی را علم به قانون رسیده مطرح سازند. از این روست که گودویچ جامعه‌شناسی سده نوزدهم را در بردارنده ۱۹۵ قانون دانسته است.

فلسفه جامعه‌شناسی از مباحث دیگری چون جامعه‌شناسی فلسفی، فلسفه علم، علوم اجتماعی، و متاتئوری متفاوت است. جامعه‌شناسی فلسفی یک حوزه در درون جامعه‌شناسی است. در این صورت پس از استقرار جامعه‌شناسی مطرح شده است. فلسفه علم، فلسفه علوم اجتماعی، فلسفه جامعه‌شناسی و متاتئوری پیش و یا پس از جامعه‌شناسی می‌آیند. اگر جامعه‌شناسی و عناصر آن را از قبیل مفاهیم، معانی، اصول، روشها، نظریات و تجربیات و

بررسی فلسفی علوم انسانی به ویژه جامعه‌شناسی انسان‌شناسی و تاریخ از نظر استاد مطهری بایستی ریشه در تفکر اسلامی داشته باشد، زیرا نحوه بررسی در این حوزه‌ها با نحوه تیلور ایدئولوژی رابطه دو سویه دارد. در این صورت استاد مطهری افزون بر نگاه منفی در علوم اجتماعی و انسانی تأمل و توجه دینی را ضروری می‌داند:

«نوع شناخت یک مکتب از جامعه و تاریخ و طرز برداشت آن از این دو، نقش تعیین کننده در ایدئولوژی آن مکتب دارد. از این رو ضرورت دارد در متن جهان بینی اسلامی، طرز نگرش اسلام به جامعه و به تاریخ روشن گردد».

استاد مطهری مدعی طرح جامعه‌شناسی و علوم دیگر از قبیل فلسفه تاریخ، تاریخ نیست بلکه سعی دارد تا نظر اسلام را درباره این موضوعات بازگو نماید. تفکر اسلامی درباره جامعه و تاریخ... از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است که شایسته مطالعه و تحقیق است...

استاد مطهری به طور روشن مدعی است که بین جامعه‌شناسی و ایدئولوژی ارتباط وجود دارد. برای توضیح ارتباط جامعه و ایدئولوژی، اعتقاد به تنوع جوامع و امکان تعدد ایدئولوژی را مطرح کرده است: «بر حسب اختلاف منطقه‌ها و شرایط زمانی و مکانی و درجه فرهنگ‌ها و تمدن‌ها، انواع متعدد و ماهیت‌های مختلف می‌شوند و طبیعی است جامعه‌شناس‌های متعدد می‌آیند و هر نوع از یک ایدئولوژی خاص می‌تواند برخوردار باشد، مغایر با ایدئولوژی نوع دیگر... با هر جامعه‌ای بر حسب شرایط منطقه‌ای و فرهنگی و تاریخی، جامعه‌شناسی ویژه دارد و ایدئولوژی خاص را ایجاد می‌نماید. نظر استاد مطهری در مورد نحوه ارتباط دین، فلسفه و علم در کتاب جهان بینی اسلامی بخش جامعه و تاریخ آورده شده است. ما در این کتاب که بحث جامعه و تاریخ را از نظر جهان بینی اسلامی مطرح کرده‌ایم، نظریات تنها تاریخ علمی و فلسفه و تاریخ است، زیرا اینها هستند که در حوزه کلی جهان بینی قرار می‌گیرند. (ص ۳۵۷)»

استاد مطهری برای ایجاد ارتباط مناسب و مؤثر بین دین، فلسفه و جامعه‌شناسی وارد حوزه فلسفه جامعه‌شناسی شده است. او به لحاظ اینکه مبانی دیدگاه‌های کلی حاکم بر جامعه‌شناسی را نادرست و غیر علمی و منطقی دانسته است، سعی در طرح اصول، مفاهیم و دیدگاه‌های جدیدی برای جامعه‌شناسی دارد. استاد مطهری معتقد است جامعه‌شناسی (و علوم اجتماعی به طور عام) متأثر از دیدگاه اثباتی و مارکس بوده و از این بابت حالت ایدئولوژیک و غیر علمی یافته است. در جامعه‌شناسی قرن نوزدهم که استاد مطهری بیشتر با آن آشنا بوده، ایدئولوژی‌ها قابل رؤیت می‌باشند. اگر ایدئولوژی را «مجموع طرح‌ها و راه‌هایی که جامعه را به سوی کمال و سعادتش رهبری می‌کند» (جهان بینی، ص ۲۲۸) بدانیم، در بسیاری از جاها جامعه‌شناسی در جهت طرح جامعه بهتر در فردا که کمال و توسعه در آن است، می‌باشد.

آنچه استاد مطهری در کتاب جامعه و تاریخ و دیگر کتب اجتماعی‌اش مطرح کرده است در بدو امر در چارچوب فلسفه اجتماعی و فلسفه جامعه‌شناسی قابل بررسی است. در مرحله دوم تحلیل جامعه‌شناختی نیز در کتب ایشان مطرح شده است که در کل منکی بر فلسفه اجتماعی‌شان می‌باشد. فلسفه جامعه‌شناختی استاد مطهری مبتنی بر چندین اصل است:

۱- قول این نکته که هر دانشی باید مبتنی بر اصولی ثابت طراحی گردد که اعتبار این اصول به واسطه فلسفه بیان می‌شود.

«در اصول فلسفه درباره اخلاق و نسبت اصول اندیشه بحث کرده‌ایم و ثابست کرده‌ایم آنچه نسبی است علوم و ادراکات اعتباری و عملی است. این ادراکات است که در فرهنگ‌های مختلف بر حسب شرایط مختلف زمانی و مکانی است و این ادراکات است که واقعیتی ماورای خود که از آنها حکایت کند و معیار حق و باطل و صحیح و غلط بودن آنها باشد، ندارد؛ اما علوم و ادراکات و اندیشه‌های نظری که فلسفه و علوم نظری انسان را می‌سازد، همچون اصول جهان بینی مذهب و اصول اولیه اخلاق،

اصولی ثابت و مطلق و غیر نسبی می‌باشند». (جهان بینی، ص ۲۴۱)

۲- استاد مطهری مدعی است که علوم انسانی به لحاظ اینکه به شکلی به بحث از انسان می‌پردازند، مرتبط با فطرت خواهند بود. عدم درک یا درک نادرست از فطرت زمینه‌ساز انحراف در علوم انسانی است. ایشان اصل «ضرورت توجه به فطرت و تحلیل رفتارهای انسانی بر اساس آکن» را برای علوم انسانی پیشنهاد نموده‌اند: «تاریخ و تکامل تاریخ است که این موضوع مهم در فلسفه‌های انسانی و جامعه‌شناسی است که اگر ما برای انسان فطرت قایل باشیم تکامل تاریخ را به شکلی باید توجیه کنیم و اگر برای آن فطرت قایل نباشیم تکامل تاریخی را باید به شکل دیگری توجیه کنیم».

۳- قبول قوانین در جامعه و تاریخ: استاد مطهری اشاره نموده‌اند که روند جامعه و تاریخ به لحاظ عقلی و دینی و تجربی از مجموعه قوانین تبعیت می‌کند. ملاحظه درست قوانین، اعتبار علم را بالا می‌برد و استاد مطهری از دوتنوع قانون «بوده» و قانون «شده» که تفکیک کننده فلسفه و تاریخ و جامعه‌شناسی است، اشاره نموده است.

۴- توجه به ماهیت فلسفی جامعه: استاد مطهری جامعه‌شناسی را متوجه مطالعه طبیعت و ذات جامعه تا مطالعه یک خاص می‌داند:

«مطالعات جامعه‌شناسی می‌تواند درباره این مسأله نظر بدهد که آیا میان جامعه‌ها یک سلسله خواص مشترک ذاتی وجود دارد یا ندارد؟ و یا اختلافات جامعه‌ها با یکدیگر در اموری است که سطحی تلقی می‌شود همه یکسان است، یا به طور کلی جامعه‌ها در ذات و طبیعت خود مختلفند. به فرض اگر از نظر شرایط خارجی همه یکسان باشند دو گونه عمل می‌کنند. این راه خود راهی است که فلسفه برای تشخیص وحدت و کثرت نوعی اشیاء - که دچار ابهام می‌گردد - پیشنهاد می‌کند» (جهان بینی، ص ۳۲۹).

۵- جهت گیری. استاد مطهری در فلسفه جامعه‌شناسی پیشنهادی‌اش توجه به جهت حرکت جامعه و تاریخ را با اهمیت می‌داند.

«هر مکتب اجتماعی بنا بر قاعده درباره علل تعالی و ترقی اجتماع‌ها و علل انحطاط و انهدام آنها نظر می‌دهد. فراز اظهار نظر یک مکتب درباره این مطلب که چه چیزهایی را عامل اساسی ترقی و یا عامل اساسی انحطاط می‌داند، بیانگر این جهت است که با چه دیدی به جامعه و تاریخ و جنبش‌های تعاملی و سیرهای نزولی می‌نگرد» (جهان بینی اسلامی، ص ۴۶۹).

۶- تعاریف و موضوعات پیشنهادی برای جامعه و جامعه‌شناسی از دیدگاه فلسفه جامعه‌شناسی می‌باشد.

استاد مطهری در طرح دیدگاه اجتماعی اسلام (فلسفه جامعه‌شناسی اسلامی) مسأله عمده زیر را مطرح کرده‌اند. (جامعه چیست؟ آیا انسان بالطبع اجتماعی است؟ آیا فرد اصیل است و جامعه انتزاعی؟ و یا برعکس جامعه اصل است و فرد انتزاعی؟ یا شق سوم در کار است، جامعه و سنت؟ آیا فرد در برابر جامعه و محیط اجتماعی مجبور است یا مختار؟ جامعه در تقسیمات اولیه خود به چه نهادها و چه قطب‌ها و چه گروه‌هایی تقسیم می‌شود؟ آیا جامعه‌های انسانی به طور مطلق دارای یک ماهیت و یک نوعند و اختلافات آنها از قبیل اختلافات افراد یک نوع است؛ آیا بر جامعه‌های انسانی که از فجر تاریخ تا عصر حاضر به صورت پراکنده و مستقل از یکدیگر بوده‌اند، نوعی کثرت و اختلاف حکم فرما بوده است...؟ (جهان بینی، ص ۳۲۰)

پرسش‌های اساسی مطرح شده و نحوه پاسخ به آنها حکایت از دقت و توجه فلسفی استاد مطهری دارد.

استاد به لحاظ اینکه فلسفه اسلامی را معارض با تفکر دینی نمی‌داند، بلکه آنها را در یک مسیر ترسیم نموده است، از اندیشه دینی نیز در طراحی و تبیین پرسش‌ها و پاسخ بدانها بهره گرفته است. استاد مطهری در بیان نظر درست (فرد اصل است یا جامعه) اشاره نموده است: آیات کریمه قرآن، نظریه سوم (اصالت فردی و جمعی) را تأیید می‌کند. در بحث از قانونمندی جامعه نیز اشاره نموده‌اند: «قرآن کریم تصریح می‌کند که امت‌ها و جامعه‌ها از آن جهت که امت و جامعه‌اند (نه تنها افراد جامعه‌ها) سنت‌ها و قانون‌ها، و اعتلاها و انحطاط‌ها بر طبق آن سنت‌ها و قانون‌ها دارند» (جهان بینی

صفحه ۳۲۷). استاد همچنین در بحث جبر و اختیار و اراده انسانی نیز به قرآن استناد کرده‌اند: «قرآن کریم در عین اینکه برای جامعه طبیعت و شخصیت و عینیت پیرو و حیات و مرگ و مراحل وجدان و طاعت و عصیان از فرمان جامعه توانا قایل است، به صراحت فرد را از نظر امکان و سرپیچی از فرمان جامعه توانا می‌داند... تکیه قرآن بر آن چیزی است که آن را بر «فطرت الله» می‌نامد و می‌خواند» (جهان بینی ص ۳۳۰).

استاد مطهری در قبول اینکه آنچه تحت عنوان «جامعه و تاریخ» آورده‌اند، حمل بر دیدگاه جامعه‌شناختی به معنای مصطلح در دانشگاهها (مرتبط با آزمایش) نشود، اشاره نموده‌اند که مباحث اجتماعی مطرح در قرآن صورت دیگری دارد:

«قرآن در شکل یک کتاب علمی یا فلسفی بشری مسأله را طرح نمی‌کند، بلکه به شکل دیگری طرح می‌کند» (جهان بینی ص ۲-۲۳۱).

در این صورت آنچه استاد مطهری تحت عنوان جامعه و تاریخ مطرح نموده‌اند، دیدگاه دینی، فلسفی و منطقی است که بر آن اساس بایستی در جهت تأسیس جامعه‌شناسی جدید - که ترجیحاً می‌توان آن را جامعه‌شناسی اسلامی تعبیر نمود - تلاش کرد. مطالعات انجام شده در مسیر دستیابی به تعریفی از جامعه، رابطه بین فرد و جامعه، اختیار و اجبار انسانی در جامعه، آینده جامعه، قانونمندی جامعه و تاریخ، وحدت و کثرت جامعه و تاریخ و... است. پس از دریافت درست از این مباحث ضرورت تحقیق و بررسی درباره عناصر و عوامل تشکیل دهنده حیات جمعی وجود دارد. هر چند که استاد مطهری در کتب دیگرشان درباره انحطاط و عظمت یک فرم و یک رابطه دین و ملیت، علل طلاق، اخلاق جنسی، پیدایش انقلاب، برخورد بر فرهنگ‌ها و... بحث دارند، ولی سازمان دادن به این مباحث بر اساس دیدگاه مشخص جامعه‌شناختی ضروری است.

بر اساس مطالب اشاره شده در بالا، مطالب و مباحث استاد مطهری در زمینه اجتماعیات را در دو مقوله: ۱- فلسفه جامعه‌شناسی و فلسفه اجتماعی؛ ۲- بررسی‌های اجتماعی می‌توان تقسیم‌بندی نمود. آنچه استاد مرتبط با انسان، جامعه و تاریخ در کتب «اصول فلسفه و روش رئالیسم»، «انسان کامل»، «تکامل اجتماعی»، «فطرت» و «جامعه و تاریخ» مطرح ساخته‌اند، با عنوان فلسفه اجتماعی و فلسفه جامعه‌شناسی مرتبط است و مباحث استاد در دیگر کتب اجتماعی‌شان مرتبط با تولد «بررسی‌ها و تحلیل‌های اجتماعی و جامعه‌شناختی» است با این تفکیک امکان بهره مناسب‌تر از مطالب استاد وجود خواهد داشت.

با وجود اینکه زر زور و ریخ در کتاب «مسائل جامعه‌شناسی معاصر» مدعی شده‌اند بحث از اصالت فرد و اصالت جمعی بودن، قانونمندی جامعه و جبر و اختیار از مسأله غیر قابل طرح در جامعه‌شناسی قرن بیستم می‌باشد؛ زیرا جامعه‌شناسی قرن نوزدهم بدانها پرداخته است، نمی‌توان طرح مباحث فوق را به واسطه استاد مطهری غیر منطقی و نادرست تلقی نمود. از این رو اگر جامعه‌شناسان قرن هیجدهم و نوزدهم اجبار در طرح این مباحث داشته‌اند، به دلیل ضرورت در تأسیس علم جدید تحت عنوان جامعه‌شناسی، بوده است. هر زمان فرد یا ملتی در جهت تأسیس و حتی بازبینی علم جامعه‌شناسی برآید، به ناچار باید از دریچه فلسفه جامعه‌شناسی به مطالعه جامعه‌شناسی بپردازد. مباحث استاد مطهری را باید به عنوان تأسیس علم جامعه‌شناسی در مسیر جامعه‌شناسی اسلامی تا جامعه‌شناسی تجربی دانست.

پی‌نوشت:

- ۱- نشریه شماره ۱۶، سالگرد استاد حزب، ص ۲۷.
- ۲- مطهری، مرتضی، «علل گرایش به مادگرایی»، ۱۳۵۰.
- ۳- «نهضت‌های صد ساله اخیر»، ص ۲۱، (۱۴-۱۳).
- ۴- حداد عادل، غلامعلی، ۱۳۰، «ذکر و ذاکرن»، ص ۱۲۴.
- ۵- حداد عادل، غلامعلی، ۱۳۰، «ذکر و ذاکرن»، ص ۱۲۴.
- ۶- گلدمن، «فلسفه علوم انسانی»، ص ۵.
- ۷- گلدمن، «فلسفه علوم انسانی»، ص ۲۶.